

گفتار در وقایع صفتت و نسمایه

مخاربه نمودن خاقان اسکندرشان با پادشاه شیروان^۱

چون خاقان اسکندرشان در ارزنجان نزول اجلال فرمود، در آن جا از طوایف مریدان و صوفیه هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و روملو و تکلو و ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق و صوفیه قزاجه داغ، از آن جمله، محمد بیک با دو بیست نفر از اولاد و اتباع و عابدین بیک شاملو با سیصد کس به درگاه جهان پناه جمع شدند.

خاقان اسکندرشان بعضی از ارکان دولت قاهره را طلب فرموده امر کرد که [با سران سپاه]^۲ مطارحه نمایند که به کدام طرف توجه می باید نمود. بعضی گفتند که در ارزنجان قشلاق باید کرد تا سایر صوفیان و مریدان مرتبه به مرتبه به اردو ملحق شوند و بعضی گفتند که در این زمستان متوجه غزای گرجستان فرقه شویم. فرقه دیگر چخور سعد را جهت قشلاق تعیین کردند. بعد از آن امرای درگاه اختلاف رای سران سپاه به مسامع خاقان عالی جاه رسانیدند. آن حضرت رای ایشان را صواب نشمرده قرار داد که امشب استخاره خواهیم^۳ کرد. آنچه ائمه معصومین سلام الله علیهم [اجمعین]^۴ فرمایند آن را به فعل خواهیم^۵ آورد.

روز دیگر، خاقان اسکندرشان سالکان طریق دولتخواهی را به پایه سرین

۱ - م : شیروانات .

۲ - م : با یکدیگر .

۳ - م ، ن : خواهیم .

۴ - م : ندارد .

شاهی طلب داشته فرمود که دوش از ارواح مطهره ائمه دین صلوات الله علیهم
اجمعین بر ما محقق و یقین شد که توجه رایات جلال به صوب شیروان مقرون
به صلاح و صواب است. بنا بر آن، عنان عزیمت به طرف شیروان انعطاف داد.
پس از ورود به منزل پاسبین، رای اصابت آیین چنان اقتضا کرد که خلفا بیک را
به صوب گرجستان فرستد. خلفا بیک، به حسب فرمان بافوجی از دلاوران، به
جانب گرجستان ایلغار کرده و غنیمت بی نهایت گرفته به اردوی همایون ملحق
شدند. خاقان اسکندرشان هم در آن زمان الیاس بیک [ایغوت اوغلی] را با
فوجی از صوفیان رستموش به فتح قلعه منتش فرستاد و امیر الیاس با جنود بی هراس
متوجه آن حصار سپهر اساس گشته منتش آن حصار را به یکی از معتمدان خود
گذاشته رایت هزیمت برافراشت. جنود ظفر قرین آن حصن حصین را مر کزوار
در میان گرفتند و متعلقان منتش، باخاطر مشوش با تیغ و کفن، به اردوی آن
امیر صف شکن شتافتند.

بیت

کفنها به کردن در آویخته سرشک ندامت زرو ریخته
و آن جناب کلانتران ایشان را به آستان اقبال آشیان فرستاد و آن حضرت
به نظر عاطفت در آن جماعت نگریست و ضبط قلعه را بدیشان رجوع نمود و خاقان
در منزل اختاباد^۲ نزول اجلال فرمود. منتش روی توجه به جانب اردوی همایون
آورده به آستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سود و گرد انفعال
بر جمال حالش نشسته، به لطف آن مهر سپهر سروری دل بسته، از حرکات ناپسند
خود شرمسار و به عنایت شهر یاری امیدوار. آن حضرت از غایت کرم و عاطفت از
جابه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید.

۱ - ن - ایغوت اوغلی - م ندارد.

۲ - چنین است در نسخ ن، م - نسخه چاپی: ختاباد. نسخه بدلها: ختاباد. ختاباد.

بعد از آن فرمان همایون نفاذ یافت که بیرام یک قرامانی با فوجی از مردم ذوالقدر، پیش از موکب نصرت اثر، به کنار کر شتافته از معبر قوین الومی عبور نمایند. امیر بیرام بر حسب فرمان به جانب آب روان شد. آن معبر را قابل عبور لشکر ندانست و متحیر ماند. خاقان اسکندرشان به کنار آب رسیده عنان یکران به طرف آب انعطاف داده عساکر نیز متعاقب وی اسب در آب افکندند و مجموع عبور نمودند. در آن اثنا، مردم شکئی آغاز تمرّد نمودند. غازیان به تیغ بی دریغ آتش صفات خرمن حیات ایشان را بسوزانیدند.

در این حال سواری رسید. خاقان اسکندرشان از وی احوال فرخ یسار پرسید. وی گفت در مجلس فرخ یسار، مذکور شد که خاقان اسکندرشان متوجه شیروان است و شیروان شاه گفت اگر او بدین حدود آید آنچه به پدر او رسید بدو رسد. خاقان اسکندرشان، از شنیدن این خبر دانست که آتش فتنه شیروان شاه جز به استعمال شمشیر آبدار انظفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر شیروان غیر از صرصر حمله مردان صفت انقطاع نگیرد. بنابراین، با سپاه فراوان متوجه کلدگیلان^۱ شد. ساکنان آن مکان به عرض خاقان اسکندرشان رسانیدند که شیروان شاه با خیل و سپاه در پای قلعه قبله نشسته و در صلح و صلاح بر خود بسته. بعد از آن پادشاه جم جاه متوجه شماخی گردید.

در آن اثنا، خیر رسید که پادشاه شیروان با فرقه ناقص الایمان، در بیشه‌ای که حوالی بیقر واقع است، فرود آمده و گرداگرد خود چپر کشیده. چون خاقان اسکندرشان به شماخی رسید، از آن جا روانه جبانی گردید.

از آن جانب شیروان شاه با خیل و سپاه پرتو وصول بر موضع جبانی انداخت. چون خاقان اسکندرشان از قرب مخالفان واقف شد به تعبیه سپاه نصرت شعار که عدد ایشان هفت هزار بود اقدام فرمود. فرخ یسار با بیست هزار سوار و شش هزار پیاده

جرار که همراه داشت بر زیر پشته صعود نمود و همت بر ترتیب لشکر گماشت . بعد از آن ، دلیران جنگجوی و بهادران رزمجوی در میدان کین ناختمند و زلزله در زمین وزمان انداختند . تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سرافشانی کرده مرغ روح انسانی را از تنگنای قفس بدن فانی پرانید . ازدهای سنان به طعن پیر وجوان زبان دراز کرد و تیر خارا گذار در جسم هر یک از دلیران مهر که پیکار چندین چشمه خونبار موجود گردانید و سپر چین قهر در جبین افکنده سخت رویی پیش آورد .

نظم

افکنند سپر گره در ابرو با تیغ دورو شده سخنگو
در آن اثنا ، شیروان شاه با جمعی از طایفه گمراه پای جلادت پیش نهاده
و مرغان تیز پرواز تیر را از آشیان کمان رم داده به مرتبه ای در ستیز مبالغه نمود
که از سهم سهام خون آشام ایشان ، بهرام شدید الانتقام سپر زرنکار آفتاب را
سر کشید .

نظم

سپر ها مشبک شده از خدنک در آن کرده نظاره مردان جنگ
بدن آهنین شد ز پیکان بسی به جوشن نشد احتیاج کسی
ز بس سر فتاده چومیوه ز شاخ شده روزی زاغ و کر کس فراخ
پیکان دل نشان شیروانیان مانند کارایشان روی به نشیب آورده ترك بر تارك
می دوخت و سنان آتش فشان غازیان چون عروج دولت ایشان زبانه بالا کشیده
خرمن زندقانی می سوخت . در آن اثنا به واسطه شیهه^۱ ، میمنه و میسر^۲ خاقان
عالی جاه به هم بر آمده فرخ یسار چیره شده با سواران سپاه یکبار حمله برده پیادگان

۱ - س : شیهه - م : شیه . مسلماً این کلمه شیهه است به معنای تیراندازی دسته جمعی

و به تعبیر دیگر « باران تیر » .

شیروان در زیر دست و پای ستوران افتاده دیگر مجال تیر انداختن نیافتند. دلیران لشکر شیروانشاه از حدت آتش کینه چون بادمی آمدند و مانند آب باران روی به مرکز خاک آورده بعضی آب حیات را بر باد فنادادند و از تاب زخم سنان آتشفشان سینه پر کینه بر خاک نهادند. در آن اثنا، خاقان اسکندرشان با فوجی از دلاوران که هر یک پلنگه قلّه^۱ هیجا و نهنگ دریای و غا بودند، سمند جلادت به جانب دشمنان ناخته به هر حمله جمعی را بر خاک هلاک انداختند. آخر الامر به واسطه قوت دولت شاهی بلکه به محض عنایت الهی نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان و الاکهر وزید و خاک نکبت در دیده شیروانیان پاشید. تمامی احوال و احوال باهیونان کوه مثال در عرصه قتال گذاشته مضمون [من نجا برأسه فقد ربح]^۲ غنیمت پنداشتند.

بیت

سواران شروان در آن دستخیز گرفتند در پیش راه گریز

شیروان شاه به حال تباہ و روی سیاه به طرف قلعه بفرار نمود. جمعی از عساکر ظفر مآثر او را تعاقب نموده نمی دانستند که او شیروان شاه است. نزدیک به قلعه از عقب رسیده از اسب پیاده کرده سرش از تن جدا ساختند و پراق و اسب وی را متصرف شده جمعی از لشکر شیروان شاه که دستگیر غازیان شده بودند اسب وی را شناختند. بعد از آن سر او را با جسد وصل کرده بسوختند و از رؤوس قتیلان منارها ساختند. خاقان اسکندرشان سه روز در آن مقام توقف کرده آنگاه متوجه شماخی گردید. در نواحی آن بلده، سادات و قضاة و موالی و اهالی و اشراف و اعیان استقبال آن حضرت را استعجال نموده به شرف بساطبوسی مشرف شدند. خاقان اسکندرشان در تخت شیروان مقام آرام گرفت. در آن اثنا، خبر رسید که شیخ شاه ولد فرخ-یسار، که در روز محاربه فرار نموده بود حال در شهر نو قرار گرفته بقیه السیف

۱ - س : قلعه

۲ - در نسخه چاپی سفید مانده

لشکر شیروان به نزد وی جمع شده . آن حضرت خلفایک را با سپاه نصرت نشان بر سر شیخ شاه ولد فرخ یسار فرستاد و موکب همایون نیز بدان صوب در حرکت آمد . شیخ شاه از توجه خاقان عالی جاه خبر یافت . در کشتی نشسته به طرف کیلان شتافت .

چون خبر فرار شیخ شاه به عرض شاه ملایک سپاه رسید ، جهت قشلاق متوجه محمود آباد شد .

در اثنای قشلاق ، منهیان به عرض خسرو به استحقاق رسانیدند که متوطنان قلعه با کولوازم خراجگزاری به جای نمی آرند و آن حصار ی بود موصوف به حصانت و معروف به متانت . کلمه والسما ذات البروج^۱ در باره او آیتی و بنینافوقکم سبعا شداداً^۲ از استحکام او کنایتی .

شعر

گذشته سرش ز آسمان بی گمان	زمین دگر بود بر آسمان
سر کنگرش از فلک بهره مند	زده پنجه بر طاق عرش بلند
درش بر صبا بسته راه عروج	قوی پایه مانند ذات البروج
چو ارباب همت سرش بر فلک	چو درون همتان خندقت بر سمک

امر عالی صادر گردید که از امرای عظام ^۳ بیک استاجلو^۴ و الیاس بیک ایغوت اوغلی خنسلو به جانب باکو روند و در گرفتن آن حصار اهتمام نمایند . امرای حسب الامر آن حضرت ، بدان صوب رفتند و قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و اهل حصار از هول جان تیر و سنگ می انداختند و جنود ظفر نشان سپرهای جلادت در سر کشیده دلهای دشمنان را به پیکان دیده دوز می نواختند و چند روز

۱ - سورة البروج ۱ .

۲ - سورة النبأ ۱۲ .

۳ - کلمه استاجلو در نسخه نور عثمانی همه جا به صورت استجلو نوشته شده است .

بدین منوال جدال و قتال بود. بعد از آن، خاقان ظفر قرین متوجه آن حصن حصین گردیده به امر ملحق گشت و کسی نزد زوجه قاضی بیک که حاکم قلعه بود فرستاد که او را به نصایح و مواعظ سالک طریق صلاح گرداند. او فرستاده را به قتل آورد. بعد از آن، ابوالفتح بیک [که از قبل قاضی بیک] داروغه باکو بود نزد زوجه مذکور رفته وی را از غضب خاقانی ترسانیده او را نیز به قتل رسانید. بعد از آن، غازیان عظام به ترتیب نقب مشغول شدند. نقابان چیره دست که به قوت میتین سد سکندر را چون قلعه خیبر از بنیاد براندازند و کوه بران قوی بازو که به سر تیشه جبال را چون خانه زنبور مشبک سازند.

گروهی قوی چنگک و فولاد پیشه که چون موم سازند خارا به تیشه نقبی در زیر آن سد سدید زدند. در اثنای نقب زدن به سنگی عظیم رسیدند. به سر که اجزای آن سنگ را متلاشی ساخته یک برج قلعه را فرود آوردند. ساکنان قلعه، به نمدهای الاچق، آن رخنه را انباشتند و سه روز دیگر قلعه را نگهداشتند. بعد از آن غازیان عظام یورش نمودند.

دلیران جنگی چو پیلان مست	به قلعه کشایی گشادند دست
شدند آن عقابان آیین ظفر	سوی آن بلند آسمان تیز پر
سرباره فرسوده از دستشان	بلندی بدان گونه شد پستان
نکردند اندیشه از تیر و سنگ	گرفتند آن قلعه را بی درنگ

به اندک زمانی آن قلعه را به تحت تصرف درآوردند و به زخم شمشیر بران و سنان جانستان جمعی را به قتل آوردند. موازی هفتاد کس از اعیان باکو مصاحف مجید بر کف گرفته فریاد الأمان به ایوان کیوان رسانیدند. خاقان اسکندرشان از جرایم ایشان گذشته سکون باکو هزار تومان به رسم خونبها، به خزانه عامره

سپردند و غازیان عظام قبر میرزا خلیل الله را نبش کردند^۱ و جسد او را بیرون آورده سوزانیدند. [در گنبدوی]^۲ زر بسیار یافتند. چون خاقان اسکندرشان قلعه باکو را مسخر ساخت، عنان عزیمت به طرف قلعه گلستان منعطف ساخت. زیرا که جنود شیروان در آن جا توطن داشتند و خیال مخالفت بر لوح خاطر می نگاشتند. در آن اثنا، ساکنان قلعه به عرض اشرف اعلی رسانیدند که قلعه بيقرد در تصرف ولد قاضی بيك است و قلعه سرخاب [در تصرف قاضی بيك^۳]. هر گاه که آن قلاع به تصرف اولیای دولت قاهره در آید، ما نیز قلعه را از روی رغبت تسلیم می کنیم.

در آن اثنا، در خواب خاقان اسکندرشان یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین در آمده امر فرمود که از پای قلعه گلستان برخاسته به جانب آذربایجان عنان عزیمت معطوف دارد. صباح که آفتاب سر از برج گردون بر آورد، خاقان اسکندرشان ارکان دولت قاهره را مثل حسین بيك لله وابدال بيك دده و محمد بيك استاجلو و عبدی بيك شاملو و خادم بيك را طلب کرده بدیشان گفت که آذربایجان می خواهید یا قلعه گلستان. ایشان گفتند آذربایجان. آن حضرت فرمود که دوش به ما از امامان دین و هادیان طریق یقین وارد شده که اگر آذربایجان می خواهی از پای قلعه گلستان برخیز. [بعد از آن، آن حضرت^۴ متوجه آذربایجان گشت.

۱ - نسخه چاپی: پیش کردند - م: پیش گرفتند. حبيب السیر: «قبور بعضی از ملوك آن دیار را که به حضرت ولایت منقبت شیخ جنید عداوت ورزیده بودند شکافته...» (ج ۴ ص ۴۶۱).

۲ - س: در گنبدی که داشت.

۳ - س: نیز در تصرف اوست - م: در تصرف پدرش.

۴ - م: امرا به سجده و توحید شروع نموده بعد از آن به دولت.

گفتار در قضایای گه در ماوراءالنهر واقع شده

در گرفتن شیبک خان از بک سمرقند را

در این سال، شیبک خان شیبانی، با جمعی از سالکان کشورستانی، کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت: با امرا و ارکان دولت و مغولان غول-هیأت به ظاهر آن شهر خرامیده و خیمه و خرگاه و سراپرده به ایوان مهر و ماه رسانید و سلطان علی میرز ابن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید، چون طاقت جنگ صحرا نداشت، در دیوار بست متحصن شد. از بکان عالمسوز قرب ده روز^۱ متمکن بودند. آنگاه آن طایفه کمراه جمعی را در کمینگاه گذاشته نزدیک به دروازه شیخزاده شدند. سپاه سمرقند بیرون شتافتند و بر ازبکان حمله کردند و ایشان از میدان جنگ به فریب آغاز فرار کردند و شهریان را به فضای صحرا کشیدند و شیبک خان با فوجی از بهادران از کمینگاه بیک ناگاه بیرون آمدند و حمله کرده جنگ عظیم در پیوستند و سمرقندیان را مغلوب گردانیدند. چون شیبک خان به طرف دروازه چهار راه شتافت، در آن جایز جنگ صعب کرد و بر سمرقندیان غالب شد و مظفر و منصور عنان به صوب اردوی خود تافت.

در آن اثنا، خبیر رسید که [عده باقر ترخان]^۲ قرب ده هزار جوان جمع کرده به مدد سلطان علی میرزا می آید. بنا بر آن، شیبک خان با سپاه فراوان به استقبال مخالفان شتافت. در حوالی قلعه دبوسی مقابله و مقاتله اتفاق افتاد. امیر-عده باقر مغلوب شده به حصار دبوسی بر آمد. شیبک خان روانه بخارا گشت. بعد از وصول آغاز محاصره و محاربه نمود. بخاریان سه روز شهر را نگاه داشته روز

۱ - تصحیح از حبیب السیر. نسخه چاپی: دو روز.

۲ - حبیب السیر: حاکم بخارا امیر محمد باقر ترخان.

چهارم مولانا^۱ محمد علی قاضی خوارزمی را با پیشکش فراوان به خدمت خان فرستادند >ند^۱ و شیبک خان حکومت بخارا را به امیر محمد صالح بیات عنایت فرمود و متوجه سمرقند شد. در آن اثنا، قاصد میرزا محمد صالح^۲ رسیده معروض گردانید که امیر محمد باقر از قلعهٔ دبوسی به قرشی شتافته و شیبک خان، بنا بر آن، به طرف بخارا مراجعت نمود. امیر محمد باقر که نزدیک رسیده بود به جانب قرشی بازگشت.

چون شیبک خان به بخارا رسید حکم نمود که شهر را تاراج کنند. لاجرم ازبکان شهر را به چاروب نهب و غارت پاک کردند. حکومت بخارا را به برادر خود محمود سلطان رجوع نموده متوجه سمرقند گردید و در حوالی شهر نزول نمود و در آن زمان خواجه یحیی ولد خواجه عبدالله بر آن بلده استیلا یافته بود. سلطان علی میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید هر روز به ملازمت خواجه رفته خلاف فرمودهٔ او را محال می‌پنداشت. چون شیبک خان چند روزی به محاصره و محاربهٔ سمرقندیان پرداخت، دانست که سلطان علی میرزا از خواجه یحیی به تنگ آمده پیغام داد و کس فرستاد که چنان معاوم شد که خواجه یحیی در این روزها استیلا پیدا کرده امور ملکی را پیش خود گرفته و همت ما متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردیده مناسب چنان می‌نماید که به نزد ما آیی و در سلک اولاد صلبی انتظام یابی و رقعۀ محبت آمیز مودت انگیز نزد والدۀ سلطان علی میرزا فرستاده او را به مناکحت خویش نوید داد. شاهزاده به اتفاق آن ضعیفۀ ساده [با سیصد سوار از مردان کار به اردوی خان آمدند. شیبک خان در کن گل با آن شاهزادهٔ ساده دل] ملاقات فرموده آخر وی را به قتل آورد و خواجه یحیی

۱ - تکمیل از حبیب السیر .

۲ - « امیر محمد صالح ولد امیر توز (نور؟) سعیدیکلوت . . . به عرض رسانید که

حاکم بخارا امیر محمد باقر . . . حبیب السیر جزء ۳ جلد ۳ ص ۲۷۶ چاپ تهران .

۳ - س ندارد .

به درگاه خان آمده با اکثر اخوان به قتل رسیدند و مملکت سمرقند و ترکستان و بخارا به تصرف شیبک خان در آمده [در کان کل منزل کزید] ^۱ و دست تمدی به اموال رعایا دراز کرد. بعد از چهارماه، خواجه المکارم که از اولاد صاحب هدایه عبدالجلیل مرغینانی بود، قاصدی به درگاه محمد بابر پادشاه، که در اندجان قائم مقام پدر خویش عمر شیخ میرزا بود، فرستاد و فرمود که مناسب آن است که شاهزاده بروجهی طی مسافت نماید که در فلان شب به سمرقند رسد که بنده دروازه‌های شهر بر روی وی کشایم. چون این پیغام به عرض بابر پادشاه رسید، با دوستان و چهل کس از بهادران دلبند عازم تسخیر سمرقند گردید و چنان به تعجیل روان گشت که در هیچ منزل غیر صبا کسی مجال سبقت نداشت و هیچ کس را در رفتن پیش نمی گذاشت و چتر آفتاب پیکر همه شب به سان قمر منازل می پیمود و در روز چون قطب به هر مقامی که رسیده بود آرام می نمود تا در شب موعود به دروازه سمرقند رسید و خواجه ابوالمکارم آن حضرت را به شهر در آورده دروازه‌ها را مضبوط ساخت. بعد از آن محمد بابر پادشاه به تحریک سمرقندیان قرب پانصد نفر از مردمان خان به قتل آورد. در آن شب جان وفامیرزا که در خانه خواجه قطب‌الدین^۲ اقامت داشت، به تحریک سمرقندیان به اتفاق مولانا عبدالرحیم ترکستانی [و ملازمان خان شیبانی فرار نمودند. در این اوان شیبک خان]^۳ باهشت هزار سوار و پیاده جرار، در نواحی قلعه دیدار شادروان عظمت و اقتدار بر اوج فلک دوار بر افراشته بود و حمزه سلطان و باقی سلطان با جمعی بهادران در قروق [بودینه]^۴ که نزدیک شهر

۱- م: آن دون همت.

۲- غرض خواجه قطب الدین بیحیی است که شرح دفاع او از سمرقند در برابر ازبکان و قتل وی به دستور شیبک خان گذشت. در غارت سمرقند. اموال خواجه قطب الدین و فرزندانش به تصرف عبدالرحیم ترکستانی در آمد. (حبیب السیرج ۴ ص ۲۷۹ چاپ خیام)

۳- م، س ندارد.

۴- تکمیل از حبیب السیر (ایضا ص ۲۸۳).

است مقیم بودند .

چون این خبر مخمت اثر به خان والاگهر رسید ، باسپاه سنگین به دروازه آهنین رسیده چون دانست که کاری نخواهد ساخت روانه تر کستان گشت^۱ . محمد بابر پادشاه با هزار سوار از عقب خان ابلاغار نمود و در موضع خواجه کارد زن خندقی کنده شبی شیک خان با فوجی از شجعمان شیخون آورده از دست تیغ بندان آستان بابر و چابک سواران میدان دلآوری مغلوب گردید . بابر پادشاه خندق را گذاشته متوجه معسکر شیک خان شد و از آن جانب شیک خان با هشت هزار سوار در مقابل بابر پادشاه صف کارزار رایبار است^۲ . در آن روز زیاده بر هزار سوار تیغ گذار کسی در ملازمت بابر پادشاه نبود .

آن حضرت دست در عروءه و ثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه^۳ زده با آن جماعت اندک در برابر هشت هزار از بک غول هیئت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست و شمشیر تیز از نیام آختند و بر مخالفان حمله نمودند .

نظام

کشیدند الماس تیغ از غلاف برآمد ز دربای قیر آب صاف شمشیر ازدها آهنگ همچون نهنگان دربای هیجاشناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب فنا غرق می نمود و نوک پیکان خون افشان دیده دل از بکان را چون لعل بدخشان می ساخت .

نظام

سراسر در آن عرصه گاه مضاف ز پیکان در افتاد پیچش به ناف

۱- شیک خان به فتح قلعه دپوسی رفت و مردم آن قلعه را سراسر از دم تیغ گذرانید

(ایضا ص ۲۸۷) .

۲- تصحیح از حبیب السیر - س : حوجیه کاروان - ن : حوجه کاروان .

۳- سوره الطلاق ۳ .

خدیجک بآن فتنه جویان شده به تن عاشقان را رك جان شده جوانفار شیبك خان عنان به وادی کریز آوردند. امرای از بکان به خان گفتند که جنود ما زیر روز بر گردید. صلاح در آن است که فرار نماییم. شیبك خان بار دیگر بهادران را به افروختن آتش قتال مأهور گردانید، نوبتی دیگر، از بکان پر شور و شرر، در ظل رایت آن بداختر، جمع آمدند و فوجی از قفای با بر- پادشاه در آمده شبیه نمودند. بابر پادشاه از مقاومت عاجز گشته روی سوی سمرقند آورد و چون بدان بلده رسید خاطر به تحصن قرار داده برج و باره را مضبوط گردانید. شیبك خان با جنود فراوان به ظاهر سمرقند خرامیده شهر را مرکزوار در میان گرفت. چون ایام محاصره امتداد یافت، قحطی صعب در سمرقند واقع شد بنابراین، بابر پادشاه سمرقند را گذاشته متوجه اند جان گردید. شیبك خان به شهر در آمده همت بر قتل اکابر گماشت. خواجه ابوالمکارم، به مصلحت آن که کسی او را نشناسد، محاسن خود را تراشیده روی به ترکستان نهاد و فوجی از لشکر ازبک او را شناخته نزد خان بردند. خان پرسید که ریش را چه کردی. خواجه در جواب این بیت را خواند:

چراغی را که ایزد بر فرورد
هر آن کس پف کند ریشش بسوزد
اما آن لطیفه فایده نداد. قهرمان سیاست خواجه را به عالم آخرت فرستاد و شیبك خان سمرقند را دارالملک ساخته حکومت ترکستان را به اعمام خویش کوچونچی خان و سونجک سلطان، که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ است، عنایت نمود و حکومت بخارا را به برادر خود محمود سلطان داد. بعد از آن متواتر و متعاقب سپاه برق اثر ازبک را به تاخت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان می فرستاد و علم تسلط می افراخت.

گفتار در قضایایی که در بلاد روم واقع شده

در اوایل این سال، سلطان بایزید پادشاه روم متوجه شهر قرون و متون

گردید و آن بلاد از جزایر یونان زمین است. بعد از يك ماه، خسرو عالی جاه به موره رسید. از آن جانب لشکر دیگر، همه دریادل و دلآور با کشتیهای سماسیما و زورقهای برق آسا، به سر کردگی یعقوب پاشا [و داود پاشا] ارسال فرمود و از آن جانب والی وندیک و سایر پادشاهان فرنگ برای جنگ سیصد نفر کشتی الوند مانند به مقاومت سفاین رومیان فرستادند و جنود روم چون آمدن آن قوم شوم را معلوم کردند، ایشان نیز با کشتیهای بلند و طور جودی مانند، گروه گروه با عظمت و شوکت به استقبال شتافتند. بعد از امتداد جنگ چندین هزار صندوق سینههای کفار فجار [فرنگ]^(۲) از ضرب توپ و تفنگ چون کشتیهای شکسته به روی دریا افتاد و زورقهای دلهای پر خون آن کافران زبون مثل خیام حباب در روی آب به تزلزل و اضطراب آمدند. رومیان به قلاب تدبیر چهار ماونه را به چنگ آوردند و در هر کدام هزار مرد بود و مجموع ایشان را روانه دیار عدم گردانیدند. در آن اثنا، باد برخلاف مراد آن قوم بر گشته روزگار وزیدن آغاز نهاد. بنابراین، کافران بادبانهای کشتی را به صوب فرار بر افراختند. رومیان قلعه متون را از جانب بروبحر درمیان گرفتند و به ضرب فرقان، بروج حصار را چون دل مشرکین ویران ساختند و اهل شهر و قلعه از پادشاه فرنگ و والی وندیک استمداد نمودند. بنابراین اضطراب اهل حصار، حاکم وندیک چهار کشتی بادرقتار با جوانان جرّار به مدد مردمان حصار فرستاد. تا غافل خود را به قلعه اندازند. ایشان از سیصد کشتی رومیان گذشته خود را به سدّ حصار رسانیدند. فی الفور کشتیهای خود را آتش زدند و سپاه روم از این حادثه متألّم و مغموم شدند. و اهل شهر از غایت فرح به طرف ایشان دویدند و به نقل توپ و تفنگ مشغول شدند و بنا بر اعتمادی که بر بلندی

۱ - س: اسکندر پاشا - در نسخ الف، ب نام اسکندر پاشا نیامده - ضبط متن مطابق

نسخه نور عثمانی است.

۲ - س. ندارد.

دیوار داشتند بروج حصار از مستحفظان خالی گذاشتند. در آن اثنا، سنان پاشا امیر الامرای آنادولی با جمعی دلادران میدان دلاوری به طرف رخنه حصار هجوم آورده بر برج صعود کردند و جماعت کفار بر گشته روزگار در حین بهجت و استبشار سپاه روم را در بالای دیوار دیدند. سراسیمه به طرف ایشان دویدند. از هول جان دست به سیف و سنان بردند. سلطان سپاه را فوج فوج به مدد مبارزان اندرون می فرستاد. آن روز از صبح تا روح قابض الأرواح به کار خود مشغول بود. مشرکین از بیم جان به مغاره و غار و خانه‌های استوار پناه بردند. تا روز آن قوم بد روز جنگ کردند و از غایت اضطراب آتشیهای فرزندان نطف و بوره بر دیوارها و چوبها زده به طرف رومیان انداختند و گروه گروه آن طایفه بی شکوه می سوختند. بعد از قتل اشرا، غنایم بسیار از نفود سرخ و سپید و دختران زیبا طلعت و پسران خورشید صورت به دست افتاد و خوب رویان فرنگ و سمن رویان با فرهنگ که هر کدام رشک نکارخانه چین و غیرت نقش ارژنگ بودند، در قید بندگی و اسار چون صورت منقوش بر دیوار، در خانه‌ها گرفتار گشتند. سلطان بعد از فتح آن دیار به استنبول مراجعت نمود.

گفتار در قضایایی که در بلاد خراسان واقع شده

چون خبر استیلای محمد حسین میرزا متواتر و متعاقب به عرض سلطان حسین میرزا رسید، بنا بر آن، علم عزیمت به جانب استرآباد بر افراخت. در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق بر لاس به درگاه کواکب اساس رسیده منظور نظر التفات گردیدند. چون محمد حسین میرزا از توجه پدر عالی جاه خبر یافت، به وادی فرارشتافت. سلطان حسین میرزا بعد از طی منازل، در استرآباد نزول اجلال فرمود. امیر محمد به شاهزاده ملحق گشته همعنان وی متوجه اردوی همایون شدند. در این اثنا، محمد حسین میرزا به جانب ایشان ایلغار کرده در محلی که اکثر سپاه کپک میرزا به طلب جو و گاه متفرق بودند به کنار اردو رسیدند و کپک میرزا با امیر محمد برندق

گریز برستیز اختیار کردند و تمامی اسباب ایشان را بچند حسین میرزا غنیمت گرفته بر جانب اترک بازگشته و کپک میرزا، در سرپل سنگین، به دستبوس شاه ظفر قرین فایز شد.

در این اثنا، محمد حسین میرزا قاصدان سخندان با پیشکش فراوان به درگاه آن پادشاه عالی شان فرستاد و آن حضرت سلطنت استرآباد را به وی داده متوجه هرات شد.

گفتار در آنچه در یزد واقع شده

در این سال، شخصی که موسوم بود به رئیس محمد کره - کره موضعی است در لرستان - رئیس محمد کره ملازم شیخعلی بیگ [برادر مراد بیگ بایندر]^۱ که حاکم یزد بود گذشته روزی شیخعلی بیگ از ابرقوه به رسم شکار به در رفت و کره دفتر حقوق شیخعلی بیگ را بر طاق نسیم گذاشته و جمعی را به خود متفق ساخته بیکبار بر سر ملازمان شیخعلی بیگ رفته ایشان را از شهر اخراج کرد و آن بلده را متصرف گردید. چون شیخعلی بیگ طاقت مقاومت نداشت، کس نزد وی فرستاد و متعلقان خود را ستاده متوجه یزد گردید. کره مردمان سخندان به لرستان فرستاده و ملازم طلب نمود. بنا بر آن سه هزار لر نزد او به ابرقو آمدند. کره به وجود ایشان مستظهر شده باونات^۲ را نیز متصرف شد.

وقایع متنوعه

در این سال، امیر شمس الدین زکریا، که سالها وزارت [سلاطین]^۳ آق قویونلو کرده بود، به شرف بساطبوسی خاقان سکندرشان مفتخر و سرافراز گشته عنایات شاهانه شامل حال او شده منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند

۱ - س : ندارد - م : برادر بایندر بیگ .

۲ - ظاهرا باونات منظور است .

۳ - س ندارد

و صدارت را به مولانا شمس الدین کیلانی تفویض نمودند .

[هم در این سال ، سلطان حسین میرزا ایالت مشهد مقدسه منوره رضیه رضویه علی شرافتها الف الف السلام والتحیه را ، با ایورد و نسا و باورد ، به کپک میرزا عنایت نمود .]^۱

در این سال ، ابوالمحسن میرزا شنید که سلطان حسین میرزا [حکومت]^۲ مشهد را به کپک میرزا داده وی نیز به خدمت شتافت و منظور نظر عاطفت پادشاه گردید .

متوفیات

فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخ زاد بن منوچهر مشهور به خاقان که خاقانی شاعر شیروانی بدو منسوب است از نسل نوشیروان عادل^۳ . در زمان فرخ یسار ، سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ قشلاق گرفته و بنا بر مخالفت فرخ یسار ، حسن پادشاه بر سلطان ابوسعید غالب آمد و تاریخ از این بیت یافت می شود .

لطیفه ای است عجایب که لشکر او را

اوزون حسن زد و تاریخ « شیروان شاه » است

اتفاقاً « شیروان شاه » تاریخ جلوس مسماست^۴ . او در این سال ، در موضع جبانی به دست غازیان عظام کشته گردید ، چنان که مذکور شد . مدت سلطنتش سی و هفت سال . بعد از او ، ولد او بهرام بیگ پادشاه شد و در اندک مدتی فوت شده برادرش قاضی بیگ به جای او منصوب گردید . زر قاضی بیگ از او مانده .

۱ - متن مطابق نسخه م است . نسخ دیگر : و ایالت مشهد و ایورد و نسا و یازر را به کپک میرزا عنایت نمود . - حبیب السیر : در این سال ، سلطان حسین میرزا « ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه . . . » ج ۴ ص ۲۵۳ و ۲۵۷ .

۲ - س : ندارد .

۳ - م : و فرخ یسار از نژاد انوشیروان عادل است .

۴ - س : مسماست . ظاهراً این کلمه به معنای « نامبرده » به کار رفته است .

امیر علیشیر بن امیر غیاث الدین که چکنه^۱ . اجداد وی در سلسله مخصوصان میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور انتظام داشتند . امیر علیشیر در ایام طفولیت پیوسته در خدمت سلطان حسین میرزا به سر می برد . در وقتی که آن حضرت در ملازمت میرزا ابوالقاسم بابر می بوده امیر علیشیر نیز ملازم بابر بود . بعد از وفات میرزا بابر ، سلطان حسین میرزا از مشهد به مرو شتافته امیر علیشیر در آن ولایت توقف کرد و به تحصیل فضایل و کمالات مشغول می بود و در زمان سلطان ابو سعید به هرات رفته روزی چند در ملازمت سلطان اوقات گذرانید . اما عنایت نیافت . بنابراین ، از خراسان به ماوراءالنهر شتافت و در خانقاه خواجه فضل الله ابواللیثی ساکن گشته اکثر اوقات را به مطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار ماوراءالنهر بودند اختلاط می نمود . در آن ایام که سلطان احمد میرزا ، بنا بر استیلائی سلطان حسین میرزا ، خراسان را گذاشته متوجه سمرقند شد ، امیر علیشیر نیز همراه بود . چون خبر استیلائی سلطان حسین میرزا محقق شد ، از امیر حاجی اجازت حاصل نموده متوجه هرات شد و قریب به عیدی با سلطان حسین میرزا ملاقات نموده در روز عید قصیده هلالیه گذرانیده آن معنی موجب از دیداد اعتقاد پادشاه شد و به تدریج کارش به جائی رسید که سلطان حسین میرزا به وی مکتوب می نوشت و القاب او را بدین موجب در قلم می آورد که : « جناب هدایت مآب معالی ایاب^۲ ، زبده ارباب دین و دولت ، قدوة اصحاب ملک و مملکت . مؤسس الخیرات و موفق المبرات ، رکن السلطنة عمدة المملكة ، اعتضاد الدولة الخاقانی ، مقرب الحضرت السلطانی ، نظام الحق و الحقیقة و الدین ، امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه » .

منقول است که خواجه مجد الدین سلطان حسین میرزا را ضیافت کرده بود

۱ - م : ذکر احوال امیر علیشیر و فوت او .

۲ - س : قیاب .

و پیشکش بسیار کشیده. هر چند در آن زمان قاعده نبود که چهار قب به تازیك دهند، اما بنا بر خدمت پسندیده او به تشریف مذکور مشرف گشته چنان که قاعده جغتایی است نه جازانورد. بعد از ساعتی هم در آن مجلس، امیر علیشیر فرجی خود را که به یازده تنگه و دو میری^۱ می ارزید جهت خواجه فرستاد. خواجه آن را بر بالای چهار قب پادشاه پوشیده با آن که تا زانویش نبود جهت میر نه جا زانو زد. و در این سال که سلطان حسین میرزا از استرآباد عود نمود، امیر علیشیر به استقبال شتافت. چون نزدیک به محفّه پادشاه رسید، خواجه شهاب الدین عبدالله بیشتر راند. امیر علیشیر وی را در آغوش کشیده مراسم پرشش به تقدیم رسانید. هنوز از سخن فارغ نشده بود که تغییر حال در او پیداشده از غایت اضطراب گفت که خواجه از حال من غافل مباش و مقارن آن سخن، محفّه سلطان حسین میرزا نزدیک رسید. امیر علیشیر از اسب فرود آمد تا پیش رود و با پادشاه ملاقات نماید. پایهای وی را قوت نمانده بود. یک دست بردوش خواجه عبدالله و یک دست دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر انداخته خود را نزدیک محفّه رسانید و به تقییل انامل فیاض قیام نموده به واسطه شدت ضعف هم آنجا بنشست. پادشاه هر چند وی را مخاطب ساخته احوال پرسید، جواب نتوانست گفت. پادشاه فرمود که وی را در محفّه کتل خوابانیده همین شب به شهر رسانند. آنگاه علامت سگته در وی ظاهر گشته بعد از ساعتی فصد کردند. زیاده از پنج شش قطره خون جریان نیافت و در نیم شب جمعه وی را به منزلش رسانیدند. علی الصباح تمامی اطبا جمع گشته نوبتی دیگر قصد فصد کردند. فایده نداشت. روز یکشنبه از دار فنا به دارالبقا^۲ انتقال نمود. در تاریخ واقعه او گفته اند:

۱ - م: امیری.

۲ - م، ن: دار الجزا.

بیت

پنج حرفی بگفت و شد تسلیم الف و بی و تی و ثی و جیم^۱
 و از جمله تصانیفش جلد دیوان ترکی، خمسه، ایضاً مجالس النفاثس ترکی،
 تحفة الملوك، دیوان فارسی، محبوب القلوب. حالات پهلوان محمدابوسعید، خیر-
 الأبرار، فرهاد و شیرین، سد سکندری، لیلی و مجنون، منشآت ترکی، مفردات
 در فن معما، عروض ترکی، حالات سیدحسن اردشیر، خمسه المتهجیرین، نسایم-
 المعجبة.

و تعمیر سیصد و هفتاد بقاع خیر کرده از آن جمله نود رباط است. [اما به
 غایت ستم ظریف و خارجی بود]^۲.

گفتار در وقایع سیئه سبع و تسعما به

[محاربه کردن خاقان اسکندرشان با الوند تر کمان]^۱
 در آن اوان که خاقان اسکندرشان در حوالی قلعه گلستان بود، قاصدی
 از نزد شیخ محمد خلیفه، که جهت تحقیق احوال امیر زاده الوند به قراباغ رفته بود
 رسیده به عرض رسانید که امیرزاده الوند با سپاه جرار و حشم بی شمار به عزم جنگ
 و پیکار از تبریز به نخجوان آمد و محمود قراجه را با فوجی از لشکر تر کمان به
 طرف گنجه فرستاده تا از قوین الومی گذشته به بلاد شیروان در آید.
 چون خاقان اسکندرشان از کید مخالفان واقف گشت، یکبارگی از سر

۱ - س، ن: [ا ب ت ث ج] . از مجموع عددی این حروف (۳ + ۵۰۰ + ۴۰۰

+ ۲) عدد ۹۰۶ برمی آید .

۲ - ن : اما ستم ظریف و خارجی بود - س : به غایت ستم ظریف بود .

۳ - س ندارد .